

کلماتی چند از:

عالم ربّانی حضرت آیت اللہ
سید حسین یعقوبی قاسمی (ره)





کلماتی چند از: عالم ربانی حضرت آیت الله یعقوبی قائمی رضوان الله تعالی علیه

(۱) بنایی اگر بخواهد ساختمان محکم بسازد، اول سعی می‌کند پایه‌ی آن را محکم کند. پایه‌ی اسلام توحید است.

(۲) همه‌ی نعمات الهی برای ثمر آن است و ثمری آن‌ها برای انسان است. ثمری انسان هم توحید است، معرفت خداست.

(۳) غرضی که خداوند متعال از خلقت عالم و انس و جن دارد معرفت خودش هست، توحید و رسیدن به خدا، رسیدن به قرب خداوند متعال. تمام این واجبات و مستحبات و احکام دین اسلام برای این نتیجه است، همه‌اش مقدمه است.

(۴) توحید در کثرت این است که کسی در بین اسباب در عین حالی که زید و عمرو برای او کار می‌کنند آن را از خدا بداند. اگر ریشه‌ی ایمان محکم شد، دیگر از غیر خدا نمی‌بیند چیزی را.

(۵) این عالم برای این است که انسان در این عالم بیاید و گرفتار شود و زیدی بیاید و او را نجات بدهد و رئوفیت خدا را ببیند، نه این که در زید غرق شود





۶) اگر انسان خدا به او عنایت کرد و بعد اعتقاد صحیح پیدا کرد و در راه سلوک حرکت کرد، اولین مرحله‌ای که برایش پیش می‌آید «توحید افعالی است» که مُعطی (عطا کننده) غیر از خدا نداند.

۷) برای خدا کسی می‌تواند قدم بردارد که یکی از این دورا داشته باشد:

[۱] یا هیچ‌کس از اعمالش مطلع نشود.

[۲] یا این که به مقامی رسیده باشد که غیر از خدا عزیز کننده‌ای و ذلیل کننده‌ای قائل نباشد.

۸) [انسان] اگر توحید افعالی پیدا کرد، آن وقت تازه می‌شود بنده‌ی خالص خدا [یعنی] وقتی:

از غیر خدا متوقع خیر نبود، غیر خدا را نافع ندانست، غیر خدا را مضرّ ندانست، غیر خدا را معطی ندانست و... آن وقت عبادتش خودبه‌خود برای خدا می‌شود.

۹) کسی که اصلاً متوجه نیست که خدا فاعل ما یشاء است، او رزّاق است، او عزیز می‌کند، او ذلیل می‌کند، این را نفهمید؛ آیا می‌تواند ریا نکند؟ آیا می‌تواند عمل خالصی انجام دهد که قبول شود؟

۱۰) آن کسی که از برای خلق اثری قائل نیست، خواهی نخواهی عملش خالص است؛ آن وقت این عمل است که بارور می‌شود، این می‌شود برای خدا.





۱۱) شخصی که به "توحید افعالی" معتقد باشد، اصلاً معقول نیست که ریا کند. علت اینکه انسان ریا می‌کند این است که ... دیگری را نیز مؤثر بداند

۱۲) اگر خدا نخواهد [کسی] عزیز شود، اگر تمام خلق از او تعریف کنند، عزیز نمی‌شود.

۱۳) ما باید بدانیم هیچ امری بدون اذن خداوند صورت نمی‌گیرد و همه‌ی امور حساب و کتابی دارد.

۱۴) اگر انسان علمش به آخر رسید، تفویض امر به‌سوی او می‌کند، چون غیر او مؤثری نمی‌تواند ببیند اگر چنین شد عبادتش قطعاً با اخلاص صورت می‌گیرد؛

رسد آدمی به جایی که به‌جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

۱۵) این موارد به حرف آسان است؛ ولی اگر انسان به آنجا برسد، تازه لذت عبادت را می‌فهمد.



۱۶) تمام صفات انسانی و عبادت صحیح و اخلاص متفرّع است بر توحید افعالی.

۱۷) دوی تمام دردها، دوی تمام صفات رذیله‌ای که انسان را به هلاکت می‌رساند، «توحید» است.



۱۸) یکی از صفات رذیله‌ای که دنیا را به هم می‌زند و ایمان‌ها را به باد می‌دهد و فتنه برپا می‌کند صفت "حسد" است.

۱۹) کسی که حسد می‌ورزد ایمان به خدا ندارد؛ چون غیر خدا را در عالم مؤثر می‌داند.

۲۰) کسی که ایمان به خدا دارد و می‌داند عزّت به دست خداست، ذلّت به دست خداست، خدا بالا می‌برد، خدا پایین می‌آورد، چه طور می‌تواند حسد داشته باشد؟



۲۱) کسی که به توحید افعالی نرسید و توحید افعالی در او جلوه‌گر نشد، محال است بتواند عمل خالص انجام دهد.

۲۲) آنچه به آن خیلی نیاز هست و مقدمه‌ی توحید واقعی است، همین توحید افعالی است.

۲۳) همچنان که بارها گفته‌ام، اگر کسی به خدای متعال یقین پیدا کرده، معنای واقعی «لا حول و لا قوة الا بالله» را بفهمد، همه چیز دارد.

۲۴) امیرالمؤمنین علیه السلام با آن عظمت و حشمتی که داشتند، وقتی فتح می‌کردند، نمی‌گفتند که من فتح کردم بلکه می‌فرمودند: خداوند به دست من فتح را جاری کرد.



۲۵) اول از طریق ادله‌ی علمیّه باور کند بعد بر طبق آن عمل کند که این‌ها را بیابد آن وقت می‌فهمد در عین حالی که بر حسب ظاهر هزاران اسباب این عالم را می‌گرداند، یک گرداننده بیشتر ندارد.



۲۶) همه‌ی امور مقدمه‌ی توحید است و توحید از طریق عنایت خدای متعال به دست می‌آید.
معصوم (ع) می‌فرماید: «بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيكَ»

۲۷) عمده آن است که کارها به خدای متعال ختم شود و الاّ چیزی جز آن پذیرفته نیست.

۲۸) اخلاص به دلیل آیه: «...إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ» شرط اصلی است. اخلاص بدون معرفت نمی‌شود و معرفت بدون محبت به دست نمی‌آید.

۲۹) کسی که در راه سلوک قدم بردارد، همه چیز برای او آیه‌ی خدا خواهد شد.

۳۰) بدبختی و ننگ انسان در این است که مبدأ و خدای خود را نشناسد؛ خدایی که همه‌ی نفع و ضررش به دست اوست.





۳۱) هر کسی طالب نجات است باید فکر کند، مبدأ خود را بیابد ...

[گاهی بسیاری] غفلت به جایی می رسد که انسان خودش را فراموش می کند و اصل خودش را [نیز] فراموش می کند.

۳۲) ما اصلی داریم، منتها اصل خود را فراموش کرده ایم و کم کم خدای نکرده انسانِ خاکی می شویم. خاک را که به بهشت نمی برند، انسانِ زنده را به بهشت می برند.

۳۳) اگر کسی با صداقت به درگاه خدا برود، محال است خدا او را محروم کند. آن وقت [آیا ممکن است] کسی طالب او باشد و محروم بشود؟

۳۴) طالب خدا کسی است که چیزی را بخواهد که رضایت خدا در آن است، رضای خدا را بخواهد.

۳۵) وقتی انسان می تواند بگوید من « بنده ام » که آنچه خدا خواست، این هم بخواهد و آنچه خدا نخواست، این هم نخواهد. اگر این طور شد همه ی عالم شیطان شوند، نمی توانند این (شخص) را گمراه کنند.



۳۶) حقیقت بندگی این است که خود را مالک هیچ [چیز] ندانی و هر چه را که داری عاریه بدانی.



۳۷) باید بدانیم که هیچ چیز از خود نداریم و همه چیز ما از خالق یکتاست. ایمان بیاوریم به خدایی که ایستادن، حرف زدن و حتی نفس کشیدن ما به قدرت و اذن اوست و به همین جهت در نماز می‌گوییم: «بحول الله و قوّه اقوم و أقعد».

۳۸) وقتی همه چیز به اذن خداست، اگر بنده‌ای به او پناه برد و به او اعتماد کند، خدای متعال هم او را در همه‌ی امور کفایت می‌کند.

۳۹) انسان تا خواست خودش را کنار نگذارد و امورش را به خدا واگذار نکند، این اضطرابات سر جایش است؛ چون اضطراب از آن است که چرا این خواسته‌ی او نمی‌شود.

۴۰) وقتی با تفکر و دقت در امورات و احوال، یقین کردی همه چیز به دست خداست، آن موقع با کمال اطمینان عبادت می‌کنی و نور خدا در دلت پیدا می‌شود.



۴۱) انسان باید بفهمد و یقین کند که در این عالم يك مدبر بیشتر نیست، و خیر فقط به دست اوست. خداست که خیر را به دست خلق جاری می‌کند، و اوست که دفع شر می‌کند.

۴۲) این ایمان‌های سطحی ما که می‌گوییم خدایی داریم، سودی ندارد. مثل دانستن این که در جایی، چیز نفیسی است، آیا این دانستن تنها برای تو سودی خواهد داشت؟ خیر، باید بر طبق آن عمل کنی.



(۴۳) افرادی که در راه سلوک و در راه خدا می‌خواهند قدم بردارند، هر روز با مشکلاتی روبرو می‌شوند. این لطف خداست [به بنده‌اش] که می‌خواهد تربیتش کند، اگر استقامت به خرج داد، [و به وظیفه‌اش] عمل کرد، آن وقت این معانی را می‌یابد که دست مهربانی بالای سرش هست و او را [به صورت] مداوم اداره می‌کند.

(۴۴) از خداوند متعال یک‌ذره محبتش را بخواهید. آن چیزی که تمام مصائب را برای انسان آسان و تمام مهمات را در نظر انسان کوچک می‌کند، ماسوا را کوچک می‌کند؛ محبت است.

(۴۵) روح ایمان، محبت است.



(۴۶) میزان قرب انسان به خدای متعال، به محبت اوست.

(۴۷) وقتی هدف قرب خدای متعال شد، اول قدم این است که انسان پا بگذارد بر روی سر خود. معروف است که فرمودند: "تا بهشت فقط یک قدم فاصله است و آن یک قدم را هم باید بگذاری روی سر خودت" یعنی از خودت و آمال و آرزو [هایت] بگذری.

(۴۸) تا انسان حب نفس دارد، نمی‌تواند برای خدا کار کند. اگر خدا را هم بخواهد، برای خودش می‌خواهد. محبت صحیح برای خدا وقتی است که انسان طالب رضای خدا شود.



۴۹) اگر [کسی] محبت خداوند در وجودش نفوذ کرد و شراشر قلبش را گرفت، دیگر از خودش خواستی ندارد، خواستش خواستِ خداست.

۵۰) امام علی علیه السلام وقتی به نماز می ایستادند، ماسوا را فراموش می کردند. خودشان هم جزو ماسوا بودند، خودشان را هم فراموش می کردند. این محبت [است که انسان را] به اینجا می رساند.



۵۱) نزدیک ترین راه، راه محبت است.

۵۲) خداوند متعال عشقی که در اوج افلاک هست را به وسیله‌ی امام حسین علیه السلام آورده است پایین و تنزل داده است در قالب روضه خوانی و عزاداری ...
که ما را از چاه ظلمت مادی و عدم، بکشاند به سمت بالا، همین که توسل کنیم، آن‌ها ما را می کشند بالا.

۵۳) این که در بسیاری از ایام، زیارت امام حسین (ع) رسیده، می خواسته‌اند بفهمانند رحمت خدا آن جاست.

۵۴) اگر [انسان] می خواهد محبتش به خدا و اهل بیت علیهم السلام بیشتر شود، ابتدا احسان و نِعَم خدا را برای خودش یادآوری کند و طریق دیگر، متابعت از رسول خدا (ص) در اخبار و گفتار و سنت اوست. خود را شبیه کند به آن طوری که رسول خدا (ص) بودند.





۵۵) تعلق انسان به هر چیزی غیر از خدا بود بالاخره متوقف می‌شود، حتی آن کسی که بهشت را می‌خواهد. درست است که انسان در این دنیا نمی‌تواند تعلق نداشته باشد، لکن همیشه باید سعی کند تعلقاتش را در طول محبت به خداوند متعال قرار داده و محبتش به خدا، فوق آن تعلقات باشد.



۵۶) اگر انسان در کارهایش اخلاص دید و در قلبش نسبت به خدای متعال محبت یافت، جای دلخوشی است.

۵۷) اگر انسان تعلق خاطرش به اهل بیت علیهم‌السلام برای خدا بود، لازمه‌اش این است که مانند آن‌ها شود، اگر نشود، [ادعای محبتش] دروغ است.

۵۸) البته ما به لوازم دوستی مأموریم که عمل کنیم، وقتی آن‌ها را دوست داشتی، دوستشان را دوست داری و دشمنشان را دشمن خواهی داشت. منتها محبت واقعی باید در قلب اثر کند.

۵۹) [در راه محبت] متعلق محبت، «خود» نیست و محبت به جای دیگری تعلق پیدا می‌کند؛ لذا نفس درگیر نشده، بدون احساس کمترین فشار و سختی از همه چیز می‌گذرد.





۶۰) محب [واقعی] هیچ‌گاه از خدمت‌کردن به محبوب خسته نشده، تمام دستورات او را با کمال میل و اشتیاق انجام خواهد داد و با انعکاس صفات محبوب در محب، خواسته‌های او خواسته‌های این خواهد گشت، و چنانچه محبوب از اولیای خدا باشد، همه‌ی رذائل، خودبه‌خود محو می‌گردد.



۶۱) چون بشر دسترسی ندارد به آن مبدأ لایتناهی، خداوند متعال برای خودش اولیائی قرار داده است که از جنس بشر هستند، ولیکن به صفات خدا متّصف هستند، تا انسان به واسطه‌ی دوستی این‌ها به دوستی خدا برسد.

۶۲) [این‌که] توصیه شده است به دوستی اهل بیت علیهم‌السّلام تمسک بجوئید، چون آن‌ها غرق هستند در محبت خداوند متعال.
 مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.

۶۳) از طریق تبعیت از معصوم علیه‌السّلام، خدای متعال انسان را دوست خواهد داشت. چنان‌که فرمود:

"قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ..."
 "بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید، تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد ..."
 (سوره آل‌عمران آیه ۳۱)



۶۴) مجرای تمام فیوضات مادی و معنوی، همین خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

۶۵) ربط با اهل بیت علیهم السلام یک بخش آن، اختیاری است. ربط اختیاری را باید قوت بدهیم تا ربط کلی به ما نفع بدهد. بهترین چیزی که ما را در این باره کمک می کند، همانا حبل متصل الهی و کشتی سریع السیر امام حسین علیه السلام است.



۶۶) این خواست خداوند است که مردم به وسیله‌ی امام حسین علیه السلام به طرف او بروند. امام حسین علیه السلام مظهر اسم «الله» هستند و اگر کسی خدا را می خواهد، باید سراغ امام حسین علیه السلام برود.

۶۷) لطفی که خدای متعال به واسطه‌ی امام حسین علیه السلام به خلق کرده است، آن است که عشق موجود در فوق افلاک را تنزل داده و در دسترس ما قرارداد. امام حسین علیه السلام سلطان عشق است، هر کس که عشق می خواهد آن جا برود.

۶۸) امام حسین علیه السلام چه چیز دیگری داشت که در راه خدا نداد؟ کسی که در راه خدا از همه چیزش، [از] زن و فرزند و همه چیز گذشته است، حالا اگر خداوند به واسطه‌ی اشکی که برای او ریخته شود، بنده‌ای را از عذاب جهنم نجات بدهد چه مشکل دارد؟ حتی اگر تباکی هم کنی می پذیرند.



۶۹) بزرگ‌ترین نسیم رحمتی که می‌وزد برای مردم، همانا اقامه‌ی عزای ابا عبد الله علیه السلام است.

۷۰) اگر در طول سال هر روز هم [زیارت عاشورا] خوانده شود، توفیق بزرگی است. زیرا همه چیز در این زیارت هست؛ هم دنیا و هم آخرت. چون اصل دین، امام حسین علیه السلام است و حقیقت دین در زیارت عاشورا است.



۷۱) امام حسین علیه السلام فانی فی الله شد، و اصحاب، فانی در او، پس همه‌ی آن‌ها وجه الله شدند.

۷۲) کسی می‌تواند در جوار امام حسین علیه السلام باشد که روح او حسینی باشد. یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام، چهل سال با وضوی نماز شب نماز صبح خوانده بود.

۷۳) حضرت آدم علیه السلام، سیصد سال از شوق بهشت گریه کرد.

بهشت از نور امام حسین علیه السلام خلق شده، پس کسی [که] خود او را ببیند، او را می‌خواهد یا بهشت را؟ هر وقت خواستید بوی بهشت را بشنوید، یاد امام حسین علیه السلام کنید.

۷۴) تمام اعمال برای این است که انسان از محمد و آل محمد علیهم السلام بشود. سلمان، منّا اهل البيت [شد که] قابل بقا شد.



۷۵) سلمان درست شد، چون خودش مربی خودش بود و می‌خواست درست شود، وگرنه پیامبر صلی الله علیه و آله همه را به حق دعوت می‌کرد، و فقط برای چند نفر نبود. اگر کسی سال‌ها در محضر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) بنشیند و نخواهد درست شود، درست نمی‌شود.



۷۶) پینه‌دوزی را سراغ داشتم که [خدمت حضرت] مشرف می‌شد. او می‌گفت که امام زمان (عج) به من فرمودند که: "اگر یک‌ذره محبت دنیا در دلت بود نمی‌توانستی مرا ببینی." انسان باید پاک باشد. اول باید آینه باشی، آینه‌ی پاک هم باشی.

آینه شو جمال پری طلعتان طلب
جاروب کن تو خانه، سپس میهمان طلب

۷۷) اگر آینه واقعاً آینه باشد [آینه‌ی دل]، تا مختصر غباری روی آن بنشیند، انسان باخبر می‌شود. ولی اگر غبار روی غبار جمع شود، دیگر آینه‌ای نمی‌ماند. اصلاً انسان متوجه آن نمی‌شود.

۷۸) علت این که ما اثر معصیت را در خودمان نمی‌بینیم، این است که آینه‌ی دل تاریک شده است. آنچه از خدا می‌ترسد، دل انسان است، دل پاک است؛ آن روح سالم است، روح زنده است.



۷۹) دل انسان حیات و ملمات دارد، باید دید که چه چیزی آن را زنده می‌کند. باید سعی کنیم دل بیدار شود. اگر انسان یک‌قدری این قلب را تصفیه کند، صیقلی بدهد، تا غبار مختصری بنشیند، متوجه می‌شود [و] فوراً با استغفار پاکش می‌کند.

۸۰) اگر انسان بیدار بود، ولی متوجه نفع و ضرر خود نبود، نفهمید برای چه آمده و از او چه می‌خواهند، در واقع او خواب است.



۸۱) چرا من و تو اگر گناهی از ما سر می‌زند، ناراحت نمی‌شویم؟ یا قلب قساوت گرفته و یا دل، مرده و زنده نیست.

۸۲) افرادی که منحرف و خلاف‌کار می‌شوند، وقتی هنوز داخل مفسده نشده‌اند، در درون خود می‌فهمند که این کار بد است. اگر اعتنا نکرد اسیر نفس می‌شود؛ نفس، غالب و عقل مغلوب می‌شود. آن وقت دیگر مفسده برای او عادی می‌شود.

۸۳) آنچه نفس را نگاه می‌دارد از گناهان، مراقبه‌ی نفس است، و این که بدانی [همچون] دشمنِ دائمی [همیشه در صدد هلاکت] توست.

۸۴) شیطان از راه خیال به انسان نفوذ می‌کند، اگر همان اول کار با او مقابله شد فرار می‌کند و الا تا آخر، نفوذ کرده و نقشه‌ی خود را اجرا می‌کند.



۸۵) انسان همواره در معرض لغزش است، فقط باید مراقب خودش باشد وقتی چیزی در دلش پیدا شد، با استغفار جبران کند، با توبه با تنبّه با تفکر، نگذارد این لغزش بماند. کم کم یک ذره است و بعد سراسر قلب را می گیرد، بعد انسان به کلی مغلوب می شود.



۸۶) انسان باید همیشه مراقب قلب و دلش باشد، چون شیطان همیشه کنار قلب آدم نشسته، پی فرصت می گردد که تو از یاد خدا غافل شوی، وارد شود.

۸۷) اگر نفس انسان دید شما مراقبش نیستی، دزدی می کند، مشغول کار خودش می شود.

۸۸) نفس انسانی، انش به طبیعت است، با میل خودش به طرف بالا نمی رود. تا شما تازیانه دستت هست؛ تازیانه خوف و تازیانه رجا، به آن می زنید، طرف بالا می رود، تا غافل شوی، برمی گردد عقب، توی طبیعت.

۸۹) تمام این مقدمات اعمال با حضور قلب برای این است که انسان، خودش را از این تنگنای طبیعت نجات بدهد، اگر نجات پیدا کرد و نفس ملکوتی شد دیگر به طبیعت بر نمی گردد.



۹۰) اگر ریاضات شرعی و توجهاتِ انسان، نفس را آسمانی کرد، سبک شد، این بندها را پاره کرد، دیگر اصلاً اینجا [به این طبیعت] بر نمی‌گردد. همه‌ی عالم را به او بدهند، محال است اینجا برگردد. اینجا هست نه این که نیست؛ اما بودنش با من و شما فرق دارد. با شخصش تو [این] عالم است، اما قلبش جای دیگر است؛ فکر، مشغول کار دیگر است.



۹۱) راه نجات منحصر در تزکیه نفس است؛

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا

۹۲) انسان تزکیه نمی‌شود، مگر هنگامی که خودیت او با اشراق نور توحید از بین برود، و ولایت الله در قلب او طالع شده، حکومت [در مملکت وجود انسان] به دست خدا افتد.

۹۳) انسان تا حب نفس دارد، نمی‌تواند برای خدا کار کند. اگر خدا را هم بخواهد، برای خودش می‌خواهد.

۹۴) اگر محبت خداوند نصیب کسی شود، اول قدم او این است که پا روی خودش می‌گذارد. دیگر خودش را نمی‌بیند و طالب چیزی جز او نیست. آن وقت تمام اعمال او خالص و برای خدا می‌شود.

پس کمال اخلاص هم پیدا نمی‌شود مگر با محبت.



۹۵) توجهات انمهی اطهار و قلوب اولیای خدا که در واقع همان عنایت و نظر خاص حق تعالی است، دارای خصایص روحانی ویژه‌ای است که اگر نصیب انسان گردد، دیگر اثری از تشخّص و تعین وی باقی نمانده، همه وجودش اطمینان و آرامش و سوز و حرکت خواهد شد.



۹۶) بدون محاسبه‌ی نفس، فهمیده نمی‌شود که انسان ضرر می‌کند یا نفع، مثل آن تاجری که مشغول تجارت است، تا دفترش را نیاورد و حساب نکند، نمی‌تواند بفهمد ضرر کرده یا نفع.

۹۷) اکثراً پس از انجام کار خیر می‌خواهند آن را بگویند، این همان هوای نفس است. خدا که می‌داند و اطلاع دارد.

۹۸) در محضر یکی از بزرگان دوست داشتم چیزی بگویم، صبر کردم و نگفتم؛ زیرا موافق تمایل نفس بود. او گفت: آسید حسین چه طوری؟ می‌بینم داری بزرگ می‌شوی. [این کلام ایشان] به خاطر همان مخالفت هوای نفس بود [که صبر کردم و نگفتم]

۹۹) بشر همیشه به هواهای نفسانی تمایل دارد. وظیفه ما این است که با مراقبت، از ظهور آن‌ها جلوگیری کنیم، زیرا خود این مراقبه و مجاهده [با نفس] وسیله‌ای است برای ترقی و کمال انسان، و زمینه‌ای برای تبدیل صفات ناپسند به صفات نیک محسوب می‌شود.



۱۰۰] اگر [درصدد اصلاح نفس و روح خود برآمدی، اگر این سرمایه‌ی معنوی را از راه خودش و برای خدا تربیت کردی، سلمان و ابوذر می‌شوی. اگر برخلاف حقیقت سیر نمودی، آن‌قدر تنزل می‌کنی که با شیاطین محشور خواهی شد، و این لازمه‌ی طبیعی سنخیت و مشابهت است.



۱۰۱) انسان طوری خلق شده که اگر قلب او متوجه دنیا و لذات دنیا و عالم طبیعت و حیوانیت باشد، همه‌ی اعمال او قهراً برای دنیا و عالم مادیت خواهد بود؛ گرچه آن اعمال ظاهراً از امور اخروی باشد.

۱۰۲) اگر روی قلب [انسان] به طرف آخرت باشد، و قلب ادراک نماید که ماورای این عالم محسوس، عالمی است بس فرح‌بخش و دل‌پذیر و تمام خیرات و لذات در آنجاست، در این صورت اگر به کاری از کارهای دنیا هم مشغول شود، آن کار در طول آخرت و حقیقت قرار می‌گیرد، و خواهی‌نخواهی رنگ روحانی به خود گرفته، اثر روحانی از آن احساس می‌شود.

۱۰۳) قلب از اعمال و حرکات انسان رنگ نیت او را به خود گرفته، اثری [مادی یا معنوی] در آن منقش می‌گردد.

۱۰۴) در این عالم همه فعالیت می‌کنند، لکن اهداف و نیات و در نتیجه آثار مختلف است، زیرا از هر عملی اثری در نفس انسان پیدا می‌شود. اگر عمل، ظلمانی بود ایجاد ظلمت می‌کند و اگر نورانی بود، اثری نورانی و دل‌افروز خواهد داشت.





۱۰۵) کسی که خود را یافته و با حقیقت خود آشنا شده باشد، اثر [ظلمت یا نورانیت] اعمال را به وضوح درک خواهد کرد.



۱۰۶) بندگان خدا، آن‌ها که خداوند قلبشان را به نور ایمان منور کرده؛ آن‌ها از بالا نگاه می‌کنند، [و] عالم را می‌بینند. ما از پایین نگاه می‌کنیم؛ «اوه! چه خبره؟! خوشا به حالش، چه خانه‌ای؟! چقدر مجلل و...؟!»
بنندگان خدا با نظر عقل همین خانه را، آخرش را، یعنی فنایش را می‌بینند.

۱۰۷) چقدر قرآن شریف اشاره به تدبیر و تفکر کرده، تفکر در همه‌ی امورات که [انسان بفهمد عالم] یک مدبر بیشتر ندارد.

۱۰۸) [انسان باید] به «كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ» (همه چیز قائم به وجود اوست) توجه کند، این را همیشه به کار بزند، ایمان داشته باشد. در واقع [با این توجه]، همه چیز را از خدا می‌بیند، همه جا خدا را می‌بیند.

۱۰۹) وقتی انسان از ظلمات طبیعت خارج شد، به وسیله‌ی ریاضت، عبادت، تضرع و التجا،... می‌بیند که این دنیا هیچ چیز نیست، [اما] وقتی از توی آن نگاه می‌کند، آن را همه چیز می‌داند.



۱۱۰) [انسان] تا افکارش متمرکز در طبیعت و این دنیا است، چاره‌ای نیست که اهمیت می‌دهد به آن، به زندگی‌اش، و لذتش که مستش می‌کند، اما اگر از بالا نگاه کرد، قضیه فرق می‌کند.



۱۱۱) در روایت است که اگر صبح کردی در حالی که دیدی دنیا در نظرت ارزش دارد و آن را دوست داری، همین برای گناه تو بس است، زیرا چیزی را دوست داری که مبعوض خداست.

۱۱۲) کسی که یقین به فناء دنیا داشت، نمی‌تواند بیش از قدر احتیاج برای دنیا کار کند و کسی که یقین به بقای آخرت داشته باشد، از عبادت خسته نمی‌گردد. عمل چنین کسی اگرچه ظاهراً دنیوی باشد، باطن آن عین آخرت است.

۱۱۳) مولای متقیان امیر مؤمنان (ع) نیز کار می‌کردند اما برای که و برای چه؟ در باغستان بیل می‌زدند، اما از همان بیل زنی هزار غلام خریده در راه خدا آزاد می‌کردند.

۱۱۴) این که خدای متعال اولیای خود را به انواع گرفتاری‌ها مبتلا می‌کند، یکی از حکمت‌هایش همین است که اگر به دنیا تعلق دارند بیزار شده، به خدا روی آورند.

۱۱۵) انسان اگر در بی‌نیازی به سر برد غالباً به دنیا علاقه‌مند شده، از خدا دور می‌شود.





۱۱۶) اول انسان باید بیچارگی خودش را درک نکند و بداند که هیچ چیزی نیست، اگر فقر خود را درک نکند، هر چه به او بدهند به ضرر اوست.

۱۱۷) اگر مؤمن فقر خود را درک کرد، تمام عالم را چه به او بدهند یا ندهند، فرقی برایش نمی‌کند، این توحید محض است. اگر انسان بخواهد از توحید بهره‌ای ببرد، اول [باید] خدا به او لطف کند و بفهماند که تو هیچ چیزی نیستی.

۱۱۸) این که گفته‌اند مجاهده کنید با نفس، برای این است که بفهمیم ما بیچاره‌ایم، ما اسیر خودمان هستیم، دست التجاء به درگاه خداوند ببریم.

۱۱۹) انسان باید تأمل کند که بیچاره است، وقتی که دید بیچاره است، آن وقت سراغ آن کسی می‌رود که چاره‌ساز است. اگر کسی خودش می‌توانست، «لا حول ولا قوّة الا بالله» که معنا نداشت.

۱۲۰) باید بدانیم که هیچ چیز از خود نداریم و همه چیز ما از خالق یکتاست، ایمان بیاوریم به خدایی که ایستادن، حرف زدن و حتی نفس کشیدن ما به قدرت و اذن اوست و به همین جهت در نماز «بحول الله و قوّة اقوم و أقعد» می‌گوییم.





۱۲۱) انسان وقتی از حول و قوه‌ی خودش خالی شد از حول و قوه‌ی خدا پر می‌شود؛ از علم خودش خالی شد، از علم خدا پر می‌شود.

«بندگی جوهری است که باطن آن خدایی است» یعنی اگر فقیر شدی، خالی شدی، درونت را از خدا پر می‌کنند.

۱۲۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فقر، فخر من است و با این فقر به همه خلق افتخار می‌کنم»
نه اینکه چیزی نداشته باشند، تمام عالم مال آنهاست، یعنی فقیر الی الله هستم، یعنی خودم را محتاج خدا می‌دانم، به خدا قوی هستم، به خدا علم دارم، به خدا دارا هستم، سید اولاد آدم هستم و فخر نمی‌کنم.

۱۲۳) سرمایه‌ی تمام سعادات شکستگی و بیچاره شدن است، خدا کند هر کس این نعمت را دارد خدا از او نگیرد.

۱۲۴) آن چیزی که انسان را هلاک می‌کند این است که استقلال برای خودش قائل می‌شود که می‌گوید: «منم که چنین...» همین که می‌گوید «من»، دیگر رهایش می‌کنند.

۱۲۵) انسان باید بداند که وسائط فیض، محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) هستند، و شیعیان آنان هم از آنها جدا نیستند.



۱۲۶) اگر کسی بتواند زمین را آسمان و آسمان را زمین کند، ولی در آستان پاک اهل بیت «علیهم‌السلام» متواضع نباشد، هیچ ارزشی ندارد.



۱۲۷) مناجات امام سجاد علیه السلام را ببینید؛
می فرماید خدایا من تو را با چشم و گوش گناه کردم و...
امام معصوم علیه السلام حتی احتمال انجام صغیره هم در او
نمی رود منتها نشان می دهد که در درگاه او چطور باید رفت.
در مقابل عظمت خدا خود را معصیت کار می بیند.

۱۲۸) باید معصومین علیهم السلام را سرمشق قرار بدهیم.
نه این که بگویید منم که نماز شب خواندم، < منم که... >!

۱۲۹) خیلی بدحالتی است آنهایی که از [خود و اعمال] خودشان
راضی هستند، بندگان خدا هر چه اطاعت کنند، باز هم شرمنده اند.

۱۳۰) وقتی من فهمیدم خداوند متعال بالاستقلال به
هیچ کس توجه خاصی ندارد، مگر به برکت آنها [اهل بیت
علیهم السلام]، آن وقت بر فرض هر جا به من لطفی شد،
می دانم که برای من نیست. دیگر در من عجب و غرور پیدا
نمی شود، چون می دانم به برکت آنهاست. در هر امری
آن چیزی که انسان را هلاک می کند، این است که انسان
استقلال برای خود قائل باشد، و بگوید منم که چنین شد.



۱۳۱) دو چیز وجود دارد: «خود» و «خودیت»
«خود» نباید فراموش شود چرا که راه اتصال انسان به
خداست، در قرآن فرمود: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ**
فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ. و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش
کردند، پس خدا هم خودشان را از یادشان برد. «سوره حشر آیه ۱۹»
اما «خودیت» و یادکردن غلط است.



(۱۳۲) أَعْرَفَكُم بِنَفْسِهِ أَعْرَفَكُم بِرَبِّهِ

هرکس به خودش آشنا تراست، به خدا آشناتر است.
چه تلازمی با هم دارد که: نَسُوا اللَّهَ فَاَنَسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ.

(۱۳۳) معرفت نفس در واقع باب توحید حقیقی و باب معرفت حق می باشد.

(۱۳۴) بعضی اعمال برای این است که انسان بتواند آماده شود که خودش را بشناسد، مقدماتش را باید طی کند.
تمام علوم؛ علم اخلاق، علم تهذیب اخلاق، صفات خوب، قطع علاقه‌ی دنیا، دل از غیر خدا خالی کردن، تمام برای این است، آماده شود بتواند خودش را بیابد.

(۱۳۵) نجات انسان منحصر در خودشناسی است.
آقای قاضی رحمت‌الله علیه فرموده بود که اگر انسان تمام علوم را دارا باشد؛ ولی معرفت نفس برایش حاصل نشود، هیچ چیز ندارد.



(۱۳۶) راه شناختن و معرفت حق، شناختن و معرفت نفس است و همان مقدار که حق قابل شناختن است، انسان نیز به همان مقدار قابل شناختن است.
انسان اگر شناخته نشود، نمی توان حقیقت دین، معنای معاد و در واقع تمام علوم را شناخت.



۱۳۷) روایت دارد که اگر کسی نفس را شناخت، به منتهای هر علم و معرفتی رسیده است و در جای دیگر می فرماید، کسی که نفس را شناخت، مجرد شد؛ یعنی برای شناخت نفس، باید مجرد شد.

۱۳۸) مجرد شدن کار هرکس نیست، سالها مجاهده می خواهد که اول قدم آن، از خود گذشتن است. مجرد هم مراتب مختلفی دارد؛ هر مقداری که انسان مجرد شد، همان قدر با خودش آشنا می شود.

۱۳۹) برای شناخت نفس، حاصل کلام این است که باید مجرد شد، برای این هم هرکس طریقی را بیان کرده است ولی راهی که زودتر می رساند، راه محبت است؛ ساده ترین و درعین حال سخت ترین راه است.

۱۴۰) آنهایی که به طریقه مجاهده و ریاضت نفس، قدم گذاشته اند، اگر به محبت نرسند، به نتیجه نمی رسند. اگر مجاهده، مجاهده ی صحیح و برای خدا باشد و اگر ریاضت نیز صحیح و برای خدا باشد، نتیجه این است که به محبت خدا می رسد.



۱۴۱) هر چقدر معرفت زیاد شود، محبت هم بیشتر می شود؛ محبت از آثار معرفت است.



۱۴۲) از طریق محبت اگر انسان پیش برود، کارها همه آسان می‌شود، اخلاق خودبه‌خود عوض می‌شود. محبت است که انسان را می‌رساند.

۱۴۳) اگر محبت زیاد شد، انسان دوست دارد ببیند که محبوب چه چیزی را دوست دارد تا رضایت او را حاصل کند.

۱۴۴) انسان اگر بندگی خداوند را انتخاب کرد و طالب خدا شد و محبت او را یافت، آن وقت طوری می‌شود که خواست او از بین می‌رود، یعنی اگر محبت خداوند متعال در وجودش نفوذ کرد و شراشر قلبش را گرفت، دیگر از خودش خواستی ندارد، خواستش، خواست خداست.

۱۴۵) مهم این است که انسان طالب حق بوده، درصدد باشد برای خدا قدمی بردارد، در این صورت، مقدمات آن پیش می‌آید. آنگاه اگر توفیق نصیبش شد و خود را در معرض آن قرارداد، از فیوضات معنوی بهره‌مند می‌شود. نمی‌شود کسی با صداقت به پیشگاه خدا بیاید و خداوند او را نپذیرد.



۱۴۶) اگر بخواهیم از عالم طبیعت به سمت خدا هجرت کنیم، چه کنیم؟ اول قدم این سفر مردن است. قطع علائق نفسانی است. باید اول توبه‌ای از ماسوی الله کرد.



۱۴۷) آن کس که می‌میرد علائقش قطع می‌شود؛ اصل جان‌کندن قطع علائق نفسانی است.

۱۴۸) اول قدم راه آخرت مثل جان‌کندن سخت است. [انسان] وقتی توبه کرد، حق الناس را پرداخت کرد، صفات رذیله را از خود دور کرد و همان طور که در قیامت قرار است به حساب او برسند، از خودش حساب کشید؛ آن وقت می‌شود مسافر سیر الی الله.

۱۴۹) توبه از ماسوی الله کردن، یعنی دل‌کندن، یعنی چشم‌پوشیدن؛ نه این که از کسب و کار و زندگی دست بکشد. این مطلبی است درونی؛ یعنی اسیر نباشد، تجارت می‌کند، خرید و فروش می‌کند ولی این تجارت او را از یاد خدا غافل نمی‌کند، او در همان حال کسب، در پی محبوب خودش است. ضرر و سود به حالش اثری ندارد.

۱۵۰) اگر فکر کنی که یک قدم با حول و قوه خودت می‌توانی برداری، همان اول، لقمه‌ی شیطان می‌شوی. پس باید بگویی از روی حقیقت؛ خدایا من می‌خواهم بیایم به سمت تو ولی نمی‌توانم، دستم را بگیر! منقطع شو به سمت خدا، نیمه‌های شب خلوت کن با خدا.



۱۵۱) هدف خدای متعال از خلقت انسان و سیروسلوک این است که انسان فقر خود را بفهمد. مجاهده‌ی صحیح وقتی است که انسان به عجز خودش برسد.



۱۵۲) سالک، سالک الی الله مقصود است، یعنی کسی که از خودش به سوی خدا رجوع می‌کند، ماسوی را پشت سر گذاشته است و اولین منزل که توبه از ما سوی الله است را طی کرده است. اختیاراً پشت کرده به ما سوی الله و رو کرده به سمت خدا.

۱۵۳) سیر الی الله یا اختیاری است یا اجباری. تمام افرادی که از این عالم می‌روند، سیر الی الله دارند، اما به صورت اجباری.

۱۵۴) اصل سیروسلوک به معنای راهی است که انسان بعدها در پیش دارد، اما بعضی خیال کرده‌اند که سیروسلوک این است که کسی چند صباحی مشغول تزکیه نفس و ... باشد؛ در حالی که مقصود سیر الی الله است.

۱۵۵) برزخ و عوالمی که در پیش است، تمام حقایقشان در نفس انسان منطوی است. اصل سیروسلوک این است که عوالمی که دیگران در آنجا در پیش دارند، او این جا طی کند، در باطن خودش سیر کند، سلوک به این معناست که بر طبق این سیرش، سلوک کند، عمل کند به آنچه که می‌فهمد.



۱۵۶) راه صحیح همان است که محمد و آل محمد «علیهم السّلام» نشان داده‌اند و سلوک صحیح که نتیجه بخش و قرب آور باشد منحصر به این است که به آنان تمسک بسته و از ارواح شریف آن بزرگواران استمداد بجوییم.



۱۵۷) آنان سرچشمه‌ی فیض الهی هستند و معانی را هم در واقع خود آن سروران افاضه می‌کنند؛ زیرا آنان روح کلی و نفس کلی و ما نفوس جزئی هستیم و همیشه فرع باید از اصل خویش استفاده کند.

۱۵۸) هرچه از ناحیه‌ی غیر آن‌ها باشد، گرچه ممکن است دارای خواص و آثاری هم باشد، لکن حقیقت و محتوایی ندارد و همه باطل و گمراهی است.

۱۵۹) مطلبی که باید همیشه به آن توجه داشته باشیم این است که شریعت و طریقت از یکدیگر جدا نیست، بلکه طریقت از شریعت اتخاذ می‌شود و اگر طبق آن سلوک شود، انسان را به حقیقت می‌رساند.

۱۶۰) کسانی که خود را اهل طریقت شمرده، و خانه‌ی اهل بیت «علیهم‌السلام» را عملاً رها کرده، احیاناً به دستورات و اعمالی خارج از شرع مقدس عمل می‌کنند و اهل شریعت را افرادی می‌دانند که از حقایق بی‌خبرند، آن‌ها کاملاً در اشتباه هستند و در نهایت به گمراهی کشیده خواهند شد.



۱۶۱) غرض از خلقت، این است که انسان با توحید آشنا شود. ثمره‌ی آفرینش انسان هم رسیدن به توحید است. هدف اصلی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام نیز همین معنا بوده است، آن‌ها دعوت به توحید می‌کرده‌اند. انسان به برکت ولایت به خدای متعال معرفت پیدا می‌کند.



۱۶۲) وجود امام علیه السلام مقدم بر همه و واسطه‌ی خدا و خلق و محیط بر عالم است.

کسی که به واسطه توجه ندارد، چگونه می‌تواند موحد باشد؟

۱۶۳) اگر کسی خیال کند که از آنها [اهل بیت] بی‌نیاز می‌شود قطعاً در اشتباه است بدون ولایت به هیچ‌وجه نمی‌توان به توحید رسید.

۱۶۴) حتی بدون ولایت ائمه علیهم السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نمی‌توان استفاده کرد «أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد المدینة و الحکمة فلیأتها من بابها»

۱۶۵) هر خیر و موفقیتی که انسان کسب کند، در حقیقت به دست صاحبان ولایت حاصل گشته است. سالك باید از هرگونه مجاهده‌ای فروگذار نکرده هر چه در توان دارد به کار برد، آنگاه کمک و عنایت آنهاست که شامل حالش گشته و تلاش و مجاهده‌ی او را ثمربخش می‌سازد.



۱۶۶) اصولاً فلسفه‌ی شریعت و غرض از ارسال پیامبران رسیدن به کمال و درک حقایق و کسب معارف می‌باشد لکن راه آن منحصر به عمل کردن به احکام شرع بوده و صرفاً از طریق آل محمد «علیهم السلام» میسر است و به چیز دیگری نیاز نمی‌باشد.

۱۶۷) حقایق در ضمن عمل کردن به وظایف شرعیه به دست می‌آید. راه آشناسدن با حقایق و کسب معارف هیچ‌گاه از دایره‌ی شرع مقدس اسلام بیرون نیست.



۱۶۸) عرفا که عقیده دارند در راه سیروسلوک نیاز به استاد است، برای این نیست که او دستوری غیر از آنچه در شرع مقدس وارد شده بدهد.

۱۶۹) استاد همچون طبیعی [می باشد] که برای هر بیمار داروی خاصی تجویز می کند، او نیز برای تربیت نفوس به هر کس دستور خاصی مناسب نفس و حالات و روحیات او می دهد، اما در هر حال، این دستورات و راهنمایی ها در هیچ شرایطی از دایره ی شرع مقدس بیرون نمی باشد.

۱۷۰) همچنان که تقلید کردن از فقها که احکام و مسائل شرعی را با تخصصی که در زمینه ی فقه دارند از ادله ی آن استنباط کرده، در اختیار ما قرار می دهند، بدون تردید این پیروی، تبعیت از شرع مقدس محسوب می شود و به هیچ وجه به معنای پیروی از غیر شرع نیست.



۱۷۱) ائمه ی معصومین علیهم السّلام برای مرجعیت شرایطی تعیین فرموده اند که بعضی از آن ها در حدیث شریف امام حسن عسکری علیه السّلام بیان شده است:
من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی
هواه مطیعاً لأمر مولاه فللعوام أن یقلدوه.

۱۷۲) امام علیه السّلام در این حدیث شریف شرایط مهمی را برای این مقام لازم دانسته و با هر قیدی عده ای از فقها را فاقد شرایط مرجعیت و تقلید دانسته اند.



۱۷۳) چه بسا شخصی که با فقه آشناست، ولی صیانت نفس ندارد یا اگر نفس خود را در کنترل دارد، از عهده‌ی محافظت بر دینش بر نمی‌آید و در مواقع حساس نمی‌تواند دین خود را حفظ کند و چنانچه واجد این صفت نیز هست، بسا مخالفت با هوای خویش نمی‌کند.

۱۷۴) چه بسا شخصی دارای همه‌ی این شرایط حتی مخالفت با هوای خویش باشد، ولی از مصادیق کسانی که مطیع امر مولا هستند قرار نگیرد.

۱۷۵) پس کسی می‌تواند مرجعیت شیعه را به عهده گیرد که واجد همه‌ی این شرایط باشد. خود حضرت نیز پس از آن فرموده‌اند:

وذلك لا يكون إلا في بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم.



۱۷۶) بندگی یعنی مطیع محض خدا باشی.

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ».

بندگان اکرام شده‌ای هستند که سبقت نمی‌گیرند به خدا در قول و هرچه او بگوید، چون و چرا ندارند و به امر او کار می‌کنند و از خودشان هیچ ندارند؛ این می‌شود «عبد».

۱۷۷) این صفت مقربین است که خواست و اراده و میل، به کلی از آنان رخت می‌بندد.



۱۷۸) در تشهد هم می‌گوییم اَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛
مقام عبودیت مقدم است بر مقام رسالت؛ یعنی [پیامبر (ص)]
به عبودیت رسید و عبد شد، بعداً به رسالت رسید.

۱۷۹) کسی که در راه بندگی خدا قدم نهاده، در مسائل شرعی
به عقل و فهم خود اتکا نمی‌کند.

۱۸۰) امام صادق علیه‌السلام به کسی تعلیم کردند که بگو
«یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی»
دینک»، آن شخص گفت: «یا مقلب القلوب و الابصار».
امام (ع) فرمودند خدا مقلب الابصار هست ولیکن آنچه
که ما می‌گوییم را بگو. سرّ این مطلب در این است که تو
می‌خواهی به طبع خودت رفتار کنی، اگر دنبال ما می‌آیی،
آنچه ما می‌گوییم انجام دهید.



۱۸۱) اگر از مسیری که آنان [اهل بیت (ع)] تعیین فرموده و
به ما نشان داده‌اند حرکت نکنیم هر چند ممکن است دارای
آثاری باشد و در مسیر نیز سرسبزی و خرمی مشاهده کنیم،
لکن بیراهه است و روشن است که عاقبتِ بیراهه رفتن،
وصول به مقصود نخواهد بود.

۱۸۲) آنان سرچشمه‌ی فیض الهی هستند و معانی را هم در
واقع خود آن سروران افاضه می‌کنند؛ زیرا آنان روح کلی
و نفس کلی و ما نفوس جزئی هستیم و همیشه فرع باید از
اصل خویش استفاده کند.



۱۸۳) هرچه از ناحیه‌ی غیر آن‌ها باشد گرچه ممکن است دارای خواص و آثاری هم باشد، لکن حقیقت و محتوایی ندارد و همه باطل و گمراهی است.

۱۸۴) خودشان فرمودند "قُلُوبُنَا أَوْعِيَّةٌ لِمَسِيَّةِ اللَّهِ؛ قلب‌های ما ظرف است از برای خواست خدا. "فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ سِتْنَا؛ هر وقت خدای متعال بخواهد، ما هم می‌خواهیم. هر وقت نخواهد، ما هم نمی‌خواهیم.

۱۸۵) در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم، ای اهل بیت پیغمبر شما در مرتبه‌ای هستید که وقتی کسی شما را دوست داشت، به تحقیق خدا را دوست دارد؛ نه مثل اینکه خدا را دوست دارد. این یکی از مطالب خیلی عمیق و دقیق است.



۱۸۶) نفس شریف امام (ع) را همچون نفس مبارک پیامبر اکرم (ص) باید مظهر تام و تمام اسماء و صفات خداوندی دانست.

۱۸۷) این که حضرت علی (ع) فرموده‌اند:
"مَعْرِفَتِي بِالتَّوَرَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ"
به این معناست که اگر آن بزرگوار همان گونه که هست، شناخته شود، خداوند شناخته شده است.



۱۸۸) همچنین نقل شده است که حضرت فرموده‌اند: "أنا أصغر من الله سنتين؛" معنایش آن است که حقیقت در دو مرحله تجلی کرده و تنزل یافته است؛ تجلی نخست در وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) که با آن جلوه‌ای از حقیقت نازل گردیده و تجلی دیگر در وجود مولا (ع) که جلوه‌ی دیگری از حق، متجلی گشته است.

۱۸۹) اهل بیت پیامبر (ص) آیینه‌هایی هستند که در عالم خلقی‌شان، همان حقیقت محمدی تجلی یافته است و خورشید حقیقت الهی در وجود مبارک آنان حقیقتی واحد است که در مقابل آیینه‌های متعدد قرار گرفته است.

۱۹۰) هنگامی که امام زمان (ع) تشریف می‌آورند، مردم عالم را مخاطب قرار داده و می‌فرمایند: هر که می‌خواهد آدم (ع) ... محمد (ص)، علی، حسن، حسین ... علیهم السّلام را ببیند، مرا ببیند. معنای سخن آن حضرت جز این نیست که آنان همه تجلی یک حقیقت‌اند.



۱۹۱) خداوند یک انسان خلق کرده است، روح متکثر نیست؛ یک نقطه مرکزی و هدفی دارد و آن ولایت مطلقه الهی است.

۱۹۲) آن روح کلی که آدم مسجود ملائکه شد، آن روح ولایت است که بر تمام عالم احاطه دارد و هر کس به حد استعداد خود از آن فیض می‌برد؛ لذا هر کس آن را شناخت خدا را شناخته است.



۱۹۳) این روحی که متکثر است در انسان‌ها، روح حیوانی است؛ لذا هر کدام صفات و طبیعت خاصی دارند، چون روح حیوانی انواع مختلفی دارد.

۱۹۴) اما روح انسانی فقط یک روح کلی است، مانند خورشید، ارواح جزئی از نور آن فیض می‌برند. هر کس به هر مقداری که رفع مانع کند، نور آن خورشید به او تابش می‌کند و با این که هزاران نفر از آن استفاده می‌کنند و هیچ‌کدام مزاحمتی برای دیگری ندارند، باین حال از خورشید چیزی کم نمی‌شود.

۱۹۵) در واقع همه عارف به یک نفس می‌شوند که همان نفس کلی الهی است. «من یمت یرنی» برای این است که نفوس جزئی وقتی برگردند به نفس کلی برمی‌گردند.



۱۹۶) حاکم یوم‌الدین، مسلم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است در روز قیامت، بدون تردید.

۱۹۷) پیغمبر (ص) به حضرت وعده داده؛ تویی «قسیم الجنة و النار». خود مولا فردای قیامت، تقسیم بهشت و جهنم می‌کند.

۱۹۸) از این دیوارخرابه‌ی طبیعت رفتید اون طرف، می‌دانید که همه‌کاره علی (ع) است، فتق و رتق و حکومت دست اوست.



۱۹۹) مولا امیرالمؤمنین (ع) [با این وعده و مقام] آیا از جهنم می ترسید که شبی چندین مرتبه غش می کرد از خوف خدا؟

۲۰۰) حالت «خشیت» باعث می شد که مولا غش می کرد، تنبّه به خودش می داد، توجه پیدا می کرد به عظمت خدای متعال، انوار عظمت در قلب شریفش تجلی می کرد، غش می کرد.



صَبَّغْتَ اللهُ

وَمَنْ أَحْسَنَ
مِنَ اللهِ صَبَّغْتَ
مِنَ اللهِ صَبَّغْتَ

